

Social Themes of Domestic Violence Against Women

Shirin Yekekar: Ph.D candidate of Social work, Allameh Tabataba'i university, Tehran, Iran. shirin_yekekar@yahoo.com

Habib Aghabakhshi*: Associate professor, faculty of social work, university of welfare and rehabilitation, Tehran, Iran. haghbabakhshi7@gmail.com

Seyedahmad Hosseini Haji Bekande: Professor, Allameh Tabataba'i university, Tehran, Iran.

Abstract

Introduction: Domestic violence against women is an ancient and common problem in any society. Knowing the leading social themes may help us to prevent and control domestic violence against women. The current study aims to investigate the role of access or lack of access to the resources in domestic violence against women.

Methods: The thematic analysis applied as the research method. Thirty-one women who had domestic violence experience between 2015 to 2017 chosen by purposeful and snowball sampling methods as the research sample. Data has been gathered by interview and analyzed by the thematic analysis method. As a result, the main themes got emerged.

Results: Women who suffered from domestic violence mentioned four important resources; social support, legal system support, economic resources, and personal resources. Women's stories revealed family and friends did not support them as they were supposed to do. They mentioned a few reasons for it. Families were worried about divorce stigma, they were busy with their own problems and did not have enough economic resources to support the battered women. Also, some people consider it as a common private issue in all families. According to what women mentioned in the interviews, the legal system did not have effective performance neither. There are a few possible explanations for it including lack of supportive rules and ambiguous laws. Also, the process of proving domestic violence is time-consuming, hard and needs observable marks of violence as documents. Not having access to enough economic resources and not having a powerful personality are other factors of domestic violence.

Conclusions: Based on finding of this research to empower a domestic violence survivor, it is suggested to devise an action plan to increasing effective social support, economic independency, personality traits and level of self-confidence, at individual-level factors and passing clear protecting laws, facilitate the court-based process and social work intervention at level of social factor.

Keywords

Domestic Violence
Against Women

Battered Women

Social Themes

*Corresponding Author
Study Type: Original
Received: 10 Mar 2019
Accepted: 20 Dec 2019

Please cite this
article as follows:

Yekekar S, Aghabakhshi H, and Hosseini Haji Bekande S. Social themes of domestic violence against women. Quarterly journal of social work. 2019; 8 (3); 49-59

زمینه‌های اجتماعی خشونت خانگی علیه زنان

شیرین یکه کار: دانشجوی دکتری مددکاری اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. shirin_yekekar@yahoo.com

حبیب آقابخشی*: دانشیار، عضو هیات علمی گروه مددکاری اجتماعی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، تهران، ایران. haghbakshish7@gmail.com

سید احمد حسینی حاجی بکنده: استاد، عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

واژگان کلیدی

خشونت خانگی علیه زنان

زنان خشونت دیده

مضمون‌های اجتماعی

چکیده

مقدمه: خشونت خانگی علیه زنان یکی از مسایل اجتماعی شایع و با قدمت جامعه است. پیشگیری، کاهش و کنترل این مساله اجتماعی نیازمند شناسایی زمینه‌های اصلی اجتماعی آن است. بر این اساس هدف از انجام این پژوهش شناسایی نقش انواع منابع در وقوع خشونت علیه زنان در خانواده بود.

روش: پژوهش به روش تماتیک یا تحلیل مضمونی اجرا گردید. این تحقیق در گروه روش پژوهش‌های کیفی دسته‌بندی می‌شود. جامعه آماری شامل سی و یک نفر از زنان خشونت دیده پانزده تا شصت و پنج ساله شهر تهران بود که در فاصله سال‌های ۱۳۹۶-۱۳۹۴ به روش نمونه‌گیری هدفمند و گلوله برفی انتخاب شده‌اند. اطلاعات مورد نیاز از طریق مصاحبه نیمه ساختار یافته جمع‌آوری شد. پس از انجام مصاحبه، یافته‌ها به شیوه تحلیل مضمونی تماتیک مورد بررسی قرار گرفتند و تم‌ها یا مضمون‌های اصلی شناسایی شدند.

نتایج: زنان خشونت دیده چهار نوع از منابع را در روایت‌های خود برشمردند که فقدان آن‌ها و یا دسترسی ناکافی به آن‌ها زمینه‌ساز خشونت خانگی علیه آنان شده است. این منابع عبارتند از حمایت اجتماعی خانواده و دوستان، حمایت قانون، منابع اقتصادی و منابع فردی. روایت‌های زنان آشکار ساخت، خانواده‌ها به علت خصوصی در نظر گرفتن موضوع خشونت خانگی، درگیر بودن در مسایل و مشکلات شخصی و اقتصادی و همچنین عادی دانستن خشونت خانگی از قربانی خشونت حمایت لازم را به عمل نمی‌آورند. سیستم حمایت قانونی نیز عملکرد لازم و مورد انتظار را در حمایت از قربانیان خشونت ندارد. از جمله علل آن را می‌توان به نقص در مواد قانونی و ابهام در تعریف حقوقی خشونت خانگی، دشوار بودن اثبات آن، عدم تمایل سیستم قانون در حوزه خصوصی خانواده و کمبود اطلاع رسانی در خصوص منابع حمایت رسمی اشاره کرد. دسترسی نداشتن به منابع کافی اقتصادی و همچنین عدم برخورداری از شخصیت توانمند از دیگر زمینه‌های اجتماعی خشونت خانگی علیه زنان است.

بحث و نتیجه‌گیری: با توجه به نتایج پژوهش پیشنهاد می‌شود به منظور توانمندسازی زنان قربانی خشونت خانگی، در سطح فردی نسبت به توسعه حمایت اجتماعی موثر، استقلال اقتصادی زنان و افزایش توانمندی‌های شخصیتی و سطح اعتماد به نفس آنان و در سطح جامعه‌ای نیز با تصویب قوانین حمایت‌گرانه و شفاف و تسهیل فرآیند دادرسی محور مداخله مددکاری اجتماعی، برنامه‌ریزی و اقدامات موثر صورت پذیرد.

* نویسنده مسئول

نوع مطالعه: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲۹

شیرین یکه کار، حبیب آقابخشی و سید احمد حسینی حاجی بکنده. زمینه‌های اجتماعی خشونت خانگی علیه زنان. فصلنامه مددکاری اجتماعی، ۱۳۹۸؛ ۸ (۳): ۵۹-۴۹

نحوه استناد به مقاله:

مقدمه

یکی از مساله‌های اجتماعی مهم که جامعه ما با آن درگیر می‌باشد، مساله خشونت خانگی علیه زنان است. هر نوع اقدام خشونت آمیز جنسیتی که منجر به آسیب بدنی، جنسی یا روانی زنان شود یا احتمال بروز آن زیاد باشد، برای زنان رنج آور بوده یا به محرومیت اجباری از آزادی فردی یا اجتماعی آنان منجر گردد، خشونت علیه زنان محسوب می‌شود. (۱)

از انواع خشونت علیه از جمله زنان خشونت فیزیکی، خشونت روانی، خشونت جنسی و خشونت اقتصادی، خشونت فیزیکی اشاره به رفتارهایی دارد که منتهی به آسیب بدنی می‌شود. آثار منفی ناشی از خشونت فیزیکی در مواردی همیشگی و مادام العمر هستند. نمونه‌های خشونت فیزیکی عبارتند از زدن، بریدن و سوزاندن. خشونت روانی شامل آن دسته از رفتارهای خشونت آمیزی است که آزار روانی ایجاد کرده و سلامت روانی و اعتماد به نفس زنان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. این رفتارها شامل انتقاد ناروا، تحقیر، توهین و تهدیدهای مدام به طلاق یا ازدواج مجدد می‌باشند. خشونت جنسی نوع دیگر خشونت خانگی علیه زن می‌باشد و عبارت است از برقراری ارتباط جنسی ناخواسته با همسر. متأسفانه خشونت جنسی در بعضی جوامع به این علت که در محیط خصوصی خانواده و از سوی همسر اعمال می‌شود، دارای نوعی مشروعیت بوده و قانون و عرف نسبت به آن عکس العمل موثری نشان نمی‌دهند. خشونت اقتصادی مربوط به رفتارهایی است که مشکلات اقتصادی ایجاد می‌کند و زنان را در تنگنای مالی قرار می‌دهد. این نوع از خشونت شامل رفتارهایی مانند سو استفاده مالی از همسر، خودداری از پرداخت نفقه، محروم کردن از حق دخل و تصرف در اموال شخصی و صدمه زدن به وسایل مورد علاقه او است. یکی از نکاتی که توجه به مساله خشونت خانگی علیه زنان را برجسته می‌سازد، توجه به میزان شیوع این پدیده است. پژوهش‌های، اشتراوس و استاین متر نشان داد که خشونت علیه زنان در میان تمام گروه‌های اجتماعی رخ می‌دهد و تنها محدود به افراد طبقات پایین جامعه و یا شرایط استثنایی نمی‌باشد، بلکه مساله ایست اجتماعی که برخی از افراد جامعه به نوعی درگیر آن هستند. (۲ و ۳) یافته‌های پیمایش ملی خشونت علیه زنان در آمریکا، نشان داد، حدود یک چهارم از زنان مورد مطالعه، در طول عمرشان توسط همسر خود مورد خشونت قرار گرفته‌اند. (۴) به دست آوردن آمار واقعی در مورد شیوع خشونت خانگی علیه زنان در داخل کشور امری دشوار است. به این علت که فرهنگ ایرانی همواره خشونت را موضوعی خصوصی در نظر گرفته و زنان قربانی این مساله را به سکوت و مطرح نکردن آن در عرصه عمومی جامعه ترغیب کرده است. همچنین منابع رسمی جامعه نیز تمایلی به جمع‌آوری آمار رسمی در این زمینه و اعلام آن ندارند. پیمایش قاضی طباطبایی و همکاران تنها پژوهش انجام شده در سطح ملی است که به بررسی این مساله در سراسر کشور پرداخته است. این پیمایش نشان داد، شصت و شش درصد از زنان ایرانی حداقل یک‌بار، خشونت خانگی را تجربه کرده‌اند. (۵)

علاوه بر شیوع قابل توجه، موضوع دیگری که ضرورت پرداختن به مساله خشونت خانگی علیه زنان را پررنگتر از قبل نشان می‌دهد، پیامدهای منفی این مساله بر سلامت جسم و روان زنان آسیب دیده است. بانک جهانی برآورد نمود که سالانه نه میلیون مورد معلولیت مادام العمر در نتیجه خشونت خانگی علیه زنان در سراسر جهان اتفاق می‌افتد. (۶) همچنین بر اساس آمارهای سازمان بهداشت جهانی خشونت خانگی علیه زنان بیش از سرطان، تصادفات رانندگی، جنگ و مالاریا عامل مرگ و میر زنان در سنین باروری بین پانزده تا چهل و چهار سال است. (۷) پیامدهای خشونت در خانواده تنها متوجه زنان نمی‌شود و فرزندان نیز دچار مشکلات متعدد می‌شوند. فرزندان این خانواده‌ها حتی اگر به‌طور مستقیم هم درگیر رفتار خشونت آمیز بین والدین نشوند، باز هم دچار اضطراب و استرس ناشی از تنش درون خانواده هستند. متأسفانه همسرآزاری بین نسل‌ها منتقل می‌شود و بر اساس نتایج پژوهش‌های انجام شده در این حوزه کودکانی که مادران آن‌ها مورد آزارهای فیزیکی پدرشان قرار می‌گیرند در معرض خطر بالاتری برای انتقال رفتارهای خشونت آمیز به نسل بعدی قرار دارند و شوهرائی که اقدام به کتک زدن زنان خود می‌کنند در خانواده پدری شاهد کتک خوردن مادران از پدرانشان بوده‌اند. (۸)

برای مقابله موثر با مساله اجتماعی خشونت علیه زنان در خانواده، در گام نخست باید زمینه‌های شکل دهنده آن شناسایی شود و به این پرسش پاسخ داده شود که کدام عوامل زنان را در معرض خشونت خانگی قرار می‌دهد و باعث می‌شود صدمات جبران ناپذیر روحی، جسمی و خانوادگی به ایشان وارد شود و در خروج از چرخه خشونت موفق نباشند.

یکی از رویکردهای نظری در پاسخ به پرسش توسط ویلیام گود ارائه شده است. بنابه نظر گود دسترسی هر یک از همسران به منابع در اعمال خشونت علیه زنان نقش تعیین کننده‌ای دارد. همچنین موضوع برخورداری از منابع در میزان تحمل

خانوادگی و در نهایت قرار گرفتن زنان در معرض خشونت است. پرسش‌های اصلی که در این مرحله مطرح است عبارتند از این که آیا دسترسی زنان به منابع بیشتر تهدیدی برای اقتدار مردان در خانواده است؟ موضوعی که برای جبران آن و بازگرداندن توازن به رابطه مردان اقدام به اعمال خشونت می‌نمایند و یا برعکس دستیابی زنان به منابع مختلف می‌تواند ساختار قدرت در خانواده را به نحوی تغییر دهد که از وقوع خشونت خانگی علیه زنان در خانواده پیشگیری نمایند؟

با توجه به اهمیت این موضوع در تحلیل پدیده خشونت خانگی، مقاله حاضر در پی آن است که از میان روایت‌های زنان خشونت دیده، اصلی‌ترین منابع مهم در مساله خشونت خانگی را شناسایی و نقش آن‌ها را تحلیل نماید.

خشونت از سوی زنان نیز نقش مهمی بازی می‌کند. بر اساس مطالب نظری مطرح شده در نظریه منابع نظام همسری و خانواده مانند هر نظام یا سیستم اجتماعی دیگری دارای ویژگی‌های یک نظامی اقتداری است. به این معنی که هر یک از اعضای خانواده که به منابع مهم آن بیشتر از دیگران دسترسی دارد، می‌تواند سایر اعضا را به فعالیت در جهت امیال خود مجبور نماید. بر اساس نظریه گود، برخورداری از منابع مختلف نقش مهمی در تعیین نقش‌ها و رفتار افراد نظام خانواده دارد. بر این اساس زن یا شوهری که به منابع مهم دسترسی بیشتری دارد نقش پررنگتر و قدرتمندتری در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی ایفا می‌کند. (۹) گود معتقد است افرادی که در دنیای بیرون از خانه و خارج از نظام خانواده، از جایگاه اجتماعی و اقتصادی مناسبی برخوردارند، به عنوان مثال یک سیاستمدار، پزشک و یا وکیل که از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در مرتبه‌ی خوبی قرار دارند و به نوعی دارای قدرت هستند، کمتر متوسل به خشونت می‌شوند، برعکس کسانی که خارج از نظام خانواده و در جامعه، از نظر اجتماعی و اقتصادی در سطح پایینی قرار دارند، تنها ابزاری که دارند زور و بازو است و به همین جهت، فرد برای ثابت نگه داشتن موقعیت خود متوسل به خشونت می‌شود. این نکته سرآغاز توجه به نقش منابع در خانواده و تاثیر آن بر تنظیم روابط

روش

پژوهش حاضر به شیوه کیفی و با استفاده از روش تحلیل تماتیک انجام شده است. تحلیل تماتیک یا تحلیل مضمونی روشی برای شناخت، تحلیل و گزارش الگوهای موجود در داده‌های کیفی است. این روش، فرآیندی برای تحلیل داده‌های متنی است و داده‌های پراکنده و متنوع را به داده‌های غنی و تفصیلی تبدیل می‌کند. در این پژوهش، تحلیل مضمونی به منظور تعیین منابع اصلی درگیر در فرآیند خشونت خانگی، و این که این منابع چگونه بر وقوع و یا پیشگیری از این مساله اثر می‌گذارند، صورت پذیرفت جمعیت پژوهش را سی و یک نفر از زنان متأهل و مطلقه ساکن استان تهران که در زمان انجام پژوهش و در سال‌های ۱۳۹۶-۱۳۹۴ تحت شرایط خشونت‌آمیز قرار داشتند و یا در سال‌های قبل تجربه قرار گرفتن در انواع خشونت خانگی را داشته‌اند. نمونه‌گیری در این پژوهش به شیوه نمونه‌گیری هدفدار یا مبتنی بر هدف انجام گرفت. این نوع نمونه‌گیری به معنای انتخاب هدفدار واحدهای پژوهش برای کسب اطلاعات است. علاوه بر این روش نمونه‌گیری گلوله برفی نیز جهت دسترسی به نمونه‌هایی که به مراکز حمایتی مراجعه نمی‌کنند، مورد استفاده قرار گرفت.

ملاک‌های ورود و خروج

ملاک ورود: ملاک ورود به این پژوهش برای زنان شرکت‌کننده، تجربه قرار گرفتن در معرض یکی از انواع خشونت جسمی، روانی، جنسی، اقتصادی و اجتماعی از سوی همسر بوده است. بازه سنی این زنان بین پانزده تا شصت و پنج سال است و این افراد برای ورود به پژوهش، می‌توانستند متأهل، مطلقه و یا در شرف جدایی باشند. پژوهشگر تلاش نمود نمونه را بر اساس ویژگی‌هایی نظیر سن، مدت زمان زندگی زنانشویی، تحصیلات، سطح اقتصادی خانواده، شغل همسران و نوع خشونت اتفاق افتاده متنوع انتخاب نماید.

ملاک خروج: در هر مرحله از انجام پژوهش از جمله قبل از مصاحبه، در حین مصاحبه و یا در مرحله تحلیل اطلاعات که فرد شرکت‌کننده عدم تمایل خود را اعلام می‌نمود، از نمونه خارج شده و کلیه مستندات مربوط به وی از میان می‌رفت.

ابزارهای پژوهش

مهمترین ابزار گردآوری داده‌ها در این پژوهش مصاحبه عمیق بر اساس پرسشنامه نیمه ساختار یافته بود. از تمامی

شرکت‌کنندگان پرسش‌هایی درباره ویژگی‌های همسر آزار سن، تحصیلات، درآمد، شغل، تجربه مشاهده خشونت بین والدین و سابقه مصرف الکل و اعتیاد، چگونگی وقوع، ادامه و پایان اولین، شدیدترین و جدیدترین خشونت اتفاق افتاده، تجربه انواع مختلف خشونت، رفتار مرد با سایر افراد خانواده و آشنایان و تجربه مراجعه به قانون و شکایت پرسیده شد. پرسش‌های تکمیلی و اختصاصی نیز با توجه به شرایط ویژه هر مورد جهت جمع‌آوری اطلاعات کاملتر مطرح شد.

ملاحظات اخلاقی: قبل از شروع هر

مصاحبه موضوع پژوهش، هدف‌های پژوهش، نقش پژوهشگر و اهمیت اطلاعاتی که از مصاحبه به‌دست می‌آید برای مصاحبه شونده توضیح داده می‌شد. برای اعتماد بیشتر از شرکت‌کنندگان در خواست می‌شد که در صورت تمایل می‌توانند اسم حقیقی خود و یا همسرشان را ذکر نکنند. آنان کاملاً آگاهانه و به دور از هر اجبار و البته در وضعیت مناسب سلامت در مصاحبه شرکت کردند. ضبط مصاحبه‌ها با اجازه شرکت‌کنندگان صورت گرفت. برای رعایت بیشتر موازین اخلاقی و رازداری به آنان اطمینان داده شد که کلیه اطلاعات جمع‌آوری شده از افراد به‌صورت محرمانه نگهداری می‌شوند و در صورت انصراف از همکاری، در هر مرحله از کار می‌توانند از فرآیند پژوهش خارج شوند که در صورت خروج، کلیه اطلاعات مربوط آنان نیز از تحلیل‌ها خارج خواهد شد.

یافته‌ها

پس از تحلیل متن مصاحبه‌ها، زنان شرکت‌کننده در این پژوهش، چهار مضمون فرعی برای مضمون اجتماعی عدم دسترسی به منابع ذکر کرده‌اند؛ عدم دسترسی به منابع اجتماعی، عدم دسترسی به حمایت قانونی، عدم دسترسی به منابع اقتصادی و فقدان منابع فردی. که به همراه زیر مضمون‌ها و ابعاد آن‌ها در جدول شماره یک آورده شده است.

عدم دسترسی به منابع اجتماعی: نتایج پژوهش حاضر نشان داد منابع اجتماعی که می‌تواند به‌عنوان عامل بازدارنده و یا تشدید کننده خشونت مطرح شود، شامل حمایت اجتماعی خانواده، دوستان و همسایگان است. تحلیل مصاحبه‌های انجام شده آشکار ساخت که برخورداری از

جدول (۱)		
ابعاد تشکیل دهنده جزئی	زمینه فرعی	زمینه اصلی
حمایت اجتماعی ادراک شده از سوی خانواده، دوستان و همسایگان///حمایت اجتماعی غیر ادراک شده	دسترسی نداشتن به منابع اجتماعی	زمینه اجتماعی
نقش عوامل اقتصادی در قرار گرفتن در معرض خشونت خانگی///نقش عوامل اقتصادی در ادامه دادن رابطه آزارگرانه	دسترسی نداشتن به منابع اقتصادی	خشونت خانگی
فقدان قوانین محافظت کننده///ابهام در قوانین موجود در زمینه خشونت خانگی و اتکای قوانین به تفسیر فردی///پیچیده بودن فرآیند دادرسی برای قربانیان خشونت خانگی///دشواری بودن اثبات وقوع خشونت خانگی///آموزش نداشتن نیروهای پلیس در زمینه چگونگی حمایت از قربانیان خشونت خانگی	دسترسی نداشتن به حمایت قانونی	عدم دسترسی به منابع
پایین بودن اعتماد به نفس///فقدان مهارت‌های زندگی	فقدان منابع فردی	

حمایت اجتماعی خانواده و دوستان به‌عنوان یکی از مضامین مطرح شده، می‌تواند زنان را در خروج از رابطه خشونت‌آمیز یاری کند. حمایت اجتماعی میزان برخورداری از محبت، همراهی، مراقبت، احترام، توجه، و کمک دریافت شده توسط فرد از سوی افراد یا گروه‌های دیگر نظیر اعضای خانواده، دوستان است. حمایت اجتماعی در حقیقت منبعی است که توسط دیگران فراهم می‌شود تا از آن به‌عنوان امکاناتی برای مقابله با خشونت از آن استفاده شود. (۱۰) حمایت اجتماعی هم عامل پیشگیری کننده خشونت است به‌طوری‌که فقدان آن زمینه را برای وقوع خشونت و تشدید آن فراهم می‌کند و هم عاملی است که در صورت وجود، می‌تواند زمینه ترک رابطه خشونت‌آمیز و مقابله موثر با آن را فراهم نماید. حمایت اجتماعی تنها در تامین نیازهای عاطفی و یا تامین نیازهای مادی نظیر فراهم کردن سرپناه برای زن خشونت دیده محسوب نمی‌شود. بلکه فراهم ساختن اطلاعات و تسهیل دسترسی به منابع اجتماعی موجود در جامعه نیز از مصادیق حمایت اجتماعی محسوب می‌شوند. برخورداری نبودن از حمایت اجتماعی مناسب فرد را به سمت ازدواج نامناسب و به تبع آن تحمل خشونت از جانب همسر مجبور می‌کند. مهرنوش زنی که دو ازدواج ناموفق را پشت سر گذاشته، اولین ازدواج خود را این گونه توضیح می‌دهد: "به‌خاطر اینکه پدر و مادرم جدا شده بودن... مادرم نمی‌تونست من رو نگه داره. منو فرستاد اهواز. اون جا پسر داییم بهم تجاوز کرد، مجبور شدیم ازدواج کنیم. من اون موقع یازده سالم بود کسی هم هوامو نداشت." یک شبکه اجتماعی خانوادگی برای فرد خشونت دیده حمایت‌های عاطفی، ابزاری، اطلاعاتی فراهم می‌نماید و از آن طریق در کنترل رفتار همسر آزارگر، انتخاب استراتژی مقابله‌ای مناسب و ترک رابطه در موارد مورد نیاز، نقش موثر

قانونی تا نگهداری از فرزندان زن خشونت دیده و راهنمایی او در چگونگی محافظت از خود در مقابل همسر آزارگر گسترده است. در بررسی حمایت اجتماعی برای کمک به فرد خشونت دیده نکته قابل توجه دیگری وجود دارد که ذکر آن ضروری است و آن وجود تفاوت بین حمایت اجتماعی به عنوان یک واقعیت اجتماعی و حمایت اجتماعی ادراک شده است. به طوری که بر اساس روایت‌های زنان از خشونت، اگر حمایت اجتماعی وجود داشته باشد اما نمود بیرونی آن در حدی نباشد که فرد آن را احساس کند، حمایت اجتماعی تاثیر محسوسی در پیشگیری از خشونت و یا کمک به قربانی در مواجهه موثر با آن نخواهد داشت. گاهی اوقات تجربه عدم حمایت در یک موقعیت دشوار در گذشته و یا عدم صمیمیت در روابط خانوادگی سبب می‌شود، اگرچه زن خشونت دیده این امکان را دارد که از حمایت اجتماعی خانواده برخوردار شود، اما آن را به عنوان ابزاری کمکی درک نمی‌کند. نسرين از جمله شرکت‌کنندگانی است که با وجود برخورداری از حمایت اجتماعی به دلیل برخورد نامناسب خانواده در موقعیت دیگری که انتظار داشته مورد حمایت قرار بگیرد، چون آن را به عنوان ابزاری کمکی درک و احساس نکرده از آن به عنوان ابزار موثر برای مقابله با خشونت استفاده نکرده است. نسرين در زندگی مشترک انواع خشونت خانگی اعم از جسمی، روانی، اجتماعی، جنسی و اقتصادی را تجربه کرده و از مطرح کردن آن با خانواده مبدا به دلیل عدم ادراک حمایت، خودداری کرده است. "جایی برای رفتن نداشتم، طلاق می‌گرفتم چی کار می‌کردم من. پدر مادرم از هم جدا شدن و نمی‌خواستم این اتفاق برای خودم هم بیفتد. نمی‌خواستم برگردم با خانوم پدرم زندگی کنم." اما برخلاف انتظاری که داشته است، زمانی که خانواده‌اش متوجه شرایط او می‌شوند از او حمایت کامل به عمل

بازی می‌کند. برخورداری از حمایت اجتماعی سبب می‌شود تا تصمیم به ترک رابطه برای زنان خشونت دیده آسانتر باشد، اعتماد به نفس در آن‌ها افزایش یابد و از اضطراب کمتری رنج برند. اما در مواردی خانواده‌هایی که قادر به حمایت از اعضای خشونت دیده خود نیستند، به جای مقابله موثر با این مساله آن را نادیده می‌گیرند و یا با بی‌اهمیت شمردن و عادی‌سازی خشونت خانگی، زن خشونت دیده را تشویق به سازگاری و سکوت می‌نمایند. یکی از دلایلی که خانواده‌ها به جای حمایت از فرزند خود، وی را به تحمل شرایط خشونت‌آمیز سوق می‌دهند، ترس از داغ اجتماعی طلاق در فرهنگ سنتی جامعه است. در این پژوهش مصاحبه شوندگان در موارد متعدد و به اشکال مختلف به این موضوع اشاره نموده‌اند. لیلا سی و نه ساله روایت می‌کند که خانواده‌اش طلاق وی را در ازدواج دوم، فاجعه‌ای می‌دانستند که منجر به آبروریزی برای خانواده شده است. "بارها تا مرز طلاق رفتم، من خیلی وقت‌ها با حالت قهر به خونه پدرم می‌ومدم، یک هفته، ده روز، یک ماه، می‌ومدم، خونه پدرم... اونا، ناراحت، نمی‌تونستن ناراحتی منو ببینن، ولی خوب مجبور بودن، به خاطر اینکه بازم گفتم تو اون خونواده ما تو دوروبریامون، تو فامیلیون چیزی به نام طلاق نداشتم، اصلا، برای من خیلی بد می‌شه، دیگه، باعث آبروریزی واسه خونواده من، و خودم، برا همین، همیشه منو ترغیب می‌کردن دوباره برگردم به اون خونه."

عامل دیگری که باعث می‌شود خانواده‌ها فرزندان خود را تشویق به ادامه رابطه خشونت‌آمیز نمایند، عدم استقلال اقتصادی-اجتماعی قربانی خشونت و نیز ناتوانی خانواده در قبول مسوولیت نگهداری از فرد خشونت دیده پس از طلاق است. خانواده‌های آشفته حتی اگر نگرش منفی به طلاق نداشته باشند، خود درگیر مشکلاتی هستند که در برطرف‌سازی آن‌ها ناتوانند. این افراد ممکن است درگیر مشکلات اقتصادی، پرجمعیت بودن خانواده اولیه، طلاق و ازدواج دوباره یکی از والدین یا هر دوی آن‌ها و یا بیماری والدین باشند. ملیحه بیست و نه ساله روایت می‌کند که مادرش از پدر بیمار و زمین‌گیرش پرستاری می‌نماید، به علت بیماری پدر، تعداد زیاد فرزندان خانواده اولیه و مشکلات اقتصادی مادر از حمایت اجتماعی خانواده محروم بوده است. در چنین خانواده‌هایی دختران به منظور رهایی از شرایط دشوار خانواده به ازدواج به مثابه فرصتی برای رهایی از مشکلات خانواده اولیه‌شان تن می‌دهند. و در صورتی که با بحران خشونت از طرف همسر مواجه شوند، آن را مشکلی خفیفتر از مشکلات خانواده اولیه خود در نظر می‌گیرند.

گاهی افراد درگیر در خشونت، حمایت اجتماعی را از منابع غیرقابل انتظار تصور می‌کنند، یکی از این منابع همسایه‌ها هستند که نتایج این پژوهش نشان داد که منبع قوی حمایت برای زنان خشونت دیده محسوب می‌شوند. دامنه این حمایت از راهنمایی قربانی جهت مراجعه به مراجع

می آورند که منتهی به ترک رابطه خشونت آمیز می گردد. "بعد از اینکه همسرم من رو تا حد مرگ کتک زده بود به خانه پدرم رفتم و پدرم و خواهرم به پاهای من افتادند که دیگر به خونه شوهرم برنگردم."

عدم دسترسی به حمایت قانونی:

نوع دیگری از حمایت اجتماعی که انتظار می رود، حمایت موثری از قربانیان خشونت به عمل آورد، قانون و سیستم قضایی کشور است. به طور کلی زنان شرکت کننده در این پژوهش کمرنگ بودن نقش قانون را در پنج محور اصلی بیان نمودند.

اولین زمینه ای که موجب پذیرش خشونت خانگی می شود، نقص قانون و ابهام در تعریف حقوقی آن است. مواردی مانند این که تا چه حد تنبیه بدنی زن برای شوهر جایز است، یا رابطه جنسی اجباری مرد با همسر خود که باعث آسیب روانی و جسمی او می شود، مصداق خشونت خانگی است یا نه؟ اگرچه در دهه های اخیر کشورها توجه ویژه ای به موضوع حقوق زنان در خانواده داشته اند، اما هنوز نقاط تاریک متعددی در این مسیر وجود دارد که به حدود کنترل اجتماعی رسمی بر خانواده مرتبط است. بنابراین باور که حوزه خانواده محدوده خصوصی افراد است، قانون و پلیس حق مداخله در این حوزه را نخواهند داشت. در این شرایط، خشونت در خانواده تسهیل می شود. گلز و اشترواس خصوصی سازی مسایل اجتماعی خانواده، انزوای اجتماعی اعضا و ممانعت از ورود نظارت رسمی جامعه بر عملکرد اعضای خانواده را نقطه شروع خشونت خانگی علیه زنان می دانند. (۱۱) یافتن راه حلی که در قالب آن هم بتوان به حریم خصوصی افراد احترام گذاشت و هم برای حمایت از قربانیان مداخله موثر و به موقع انجام داد، نیاز به در نظر گرفتن ملاحظات فرهنگی دارد. زنانی که به حد کافی توانمند نیستند، از طرف خانواده حمایت نمی شوند

و در صورت مراجعه به قانون، با بحران بزرگتری روبه رو می شوند، احساس می کنند بهتر است خشونت های جزئی را تحمل نمایند. زینب بیست و هفت ساله روایت می کند که پس از مراجعه به دادگاه و مطلع شدن همسرش، فراوانی و شدت خشونت همسرش علیه وی بیشتر شده و زینب به علت فقدان حمایت اجتماعی و قانونی در نهایت مجبور به ادامه زندگی در شرایط دشوارتر از قبل شده است. البته این به معنای تحمل هرگونه خشونت و بدرفتای مرد و تجویز رفتار خشونت آمیز او نیست، به ویژه وقتی آسیب های روانی و جسمانی ناشی از خشونت شوهر شدید باشد، لازم است که به هر طریق از وقوع آن جلوگیری کرد. زینب روایت می کند: "می خواستم طلاق بگیرم، ولی به شوهرم نگفتم این کارو می کنم، تو دادگاه گفتن باید مثلاً شاهد داشته باشی... می خواستم طلاق بگیرم، اولین بارم بود به کسی می گفتم، اونم با ترس... دایم زنگ زد باهاش حرف زد، پادرمیونی کرد، گفت، نه دیگه قسم می خورم من زنممش باهاش زندگی کنم، گولم زد آورد، تا کرج که منو سوار کرد، همه ش زد تو سرم، از کرج تا سمت میدون خراسون... بعد از اونجا زد فقط تو سرم، چرا تو این کارو کردی به کسی گفتمی و دادگاه رفتی، بعد آورد تو خونه، مثلاً می رفت سرکار، خدا می دونه کجا می رفت، تا ساعت سه دو نیمومد خونه، سه می ومدم، عین دیوونه ها می ومدم، می ومدم، به من می گفت، پاشو پاشو پاشو از خواب! پاشو، منو بیدار می کرد... منو می برد دم در روی سرامیک، اونجا می گفت بشین اینجا، همه ش میزد تو دستم، رو پام که کی رفتی؟ کجا رفتی؟ مثلاً واسه چی رفتی دادگاه، چرا مثلاً از من شکایت کردی؟ اینجوری، مثلاً هی تند تند، عین مثلاً به آگاهی، تندتند ازم بازجویی می کرد."

عامل حقوقی دیگر قوانینی است که به نوعی حقوق زنان را نادیده می گیرند. به طور نمونه قانون ریاست خانواده ماده هزار و صد و پنج قانون مدنی، طلاق ماده هزار و صد و سی و سه سابق قانون مدنی، حضانت بچه ها ماده هزار و صد و شصت و هشت قانون و تمکین زن از شوهر، یعنی تسلیم در برابر تمایلات جنسی او ماده هزار و صد و هشت، خشونت جنسی در زندگی زناشویی را تأیید می کند. زنان بسیاری در مصاحبه های خود ذکر کرده اند که در فرآیند طولانی و فرسایشی طلاق قرار دارند و قوانین موجود از ایشان حمایت نمی کند. نسرين سی و هفت ساله روایت می کند: "خانواده شوهرم می خواستن هیچ حقی به من ندن، طلاقم هم ندن. قشنگ بازی کنند با زندگی من. قانون اصلاً از من حمایت نکرد. همه اش گفتن شما تمکین نکردید."

مساله قانونی دیگر، مربوط به دشواری اثبات خشونت خانگی است. حتی اگر در بهترین شرایط، قوانین تبعیض آمیز وجود نداشته باشد، زنان خشونت دیده در اثبات جرم و دفاع از خود با مشکلات جدی مواجه هستند. به طور مثال تنها خشونت جسمی که اثر قابلیت دیدن داشته باشد، قابل اثبات است. این موضوع پیگیری حقوقی خشونت کلامی

را غیر ممکن می‌سازد.

عدم تمایل نیروهای پلیس به مداخله و پیگیری خشونت خانگی، عامل دیگری برای استمرار خشونت است. به‌طور کلی، پلیس تمایلی به بازداشت مردان همسرآزار ندارد و این موضوع بر فرآیند پیگیری حقوقی زنان تاثیر قابل توجهی می‌گذارد. علت آن را باید در این موضوع جستجو کرد که قانون‌گذار و نیروی پلیس نیز در فرهنگی رشد کرده و اجتماعی شده‌اند که حفظ نهاد خانواده به هر قیمتی را مجاز می‌داند و زنان را تحت هر شرایطی تشویق به تحمل می‌نماید.

آخرین مساله حقوقی در مورد خشونت خانگی، ضعف اطلاعات زنان، در مورد حقوق خود و راه‌های دفاع از آن است که بسیاری از زنان در پژوهش حاضر به آن اشاره کرده‌اند. این موضوع فقط محدود به زنان با تحصیلات پایین نبود و در مواردی شامل زنانی که از پایگاه اقتصادی-اجتماعی و تحصیلات مناسب نیز برخوردار بودند می‌شد. آنان از حقوق اولیه خود در رابطه همسری بی‌اطلاع بودند و این امر آنان را در شرایطی قرار می‌داد که راهی برای ترک رابطه خشونت‌آمیز نمی‌یافتند. یکی از دلایل عدم آگاهی زنان نسبت به این موضوع سیاست‌های کلی برنامه‌ریزان اجتماعی است، که به اشتباه تصور می‌کنند آگاه نمودن زنان می‌تواند پایه‌های نهاد خانواده را سست نماید و آمار طلاق در جامعه را بالا ببرد.

عدم دسترسی به منابع اقتصادی: بر اساس یافته‌های حاصل از مصاحبه با زنان خشونت دیده، عدم دسترسی خانواده به منابع اقتصادی و بیکاری مرد یکی از زمینه‌های اصلی اعمال خشونت علیه زنان در خانواده است. زنان نیز به دلیل نداشتن منابع اقتصادی مجبور به تحمل خشونت می‌شوند. مرجان مدت یازده سال از طرف همسرش تحت خشونت شدید فیزیکی، روانی و جنسی بوده، شرایط اقتصادی زندگی خود را این‌گونه توضیح می‌دهد: "شوهرم بیکار بود، من خودم پس‌انداز داشتم، سر کار هم می‌رفتم، یک زیرزمین رو اجاره کردیم. شوهرم از صبح تا شب می‌خوابید. من می‌رفتم سر کار، پولی که در می‌آوردم مجبور بودم خرج خونه کنم. اجاره خونه همیشه عقب می‌افتاد."

لیلا وضعیت اقتصادی که منجر به تحمل خشونت شده است را این‌گونه روایت می‌کند: "من حتی یه پول اندازه مثلاً پنجاه هزار تومان نداشتم تو کلاس شب شعر یا کلاس نویسندگی دلم می‌خواست برم شرکت کنم." بیکاری، ناتوانی در اداره یک زندگی، شکست شغلی، فقر، بدهی و یا ناتوانی از حل مشکلات بیرون از خانه و به‌عبارت بهتر ناکامی در دستیابی به منابع قدرت، نوعی شکست اقتدار مردانه تلقی شده که مردان برای جبران چنین شرایطی و بازگرداندن توازن به ساختار قدرت در خانواده، اقدام به سوء رفتار با همسر خود می‌کنند. در چنین شرایطی مرد احساس ناکامی می‌نماید.

مرجان موقعیت دیگری را این‌گونه روایت می‌کند: "حامله بودم.

هر چی حقوق گرفته بودم رو داده بودم به صابخونه و واقعا هیچ چیز توی خونه نداشتم که بخوریم، بهش گفتم مرد پاشو برو سر کار با هم بحثمون شد، با پرویی تمام شروع کرد به من پرخاش کردن و من رو برد گوشه کنج دیوار، گردنم رو گرفت، می‌خواست خفه‌ام کنه."

در یک جمع‌بندی در زمینه نقش اشتغال زنان در تحمل خشونت خانگی با توجه به نتایج پژوهش حاضر می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که اگرچه وجود استقلال مالی نمی‌تواند به‌عنوان عامل پیشگیری از خشونت عمل نماید، اما می‌تواند به زنان خشونت دیده در ترک این رابطه و تحمل شرایط دشوار آن یاری رساند. زنانی که پس از سال‌ها تحمل خشونت تصمیم به ترک رابطه آزارگرانه می‌گیرند می‌توانند حتی بدون حمایت اجتماعی اقتصادی خانواده والدینی این کار را انجام دهند. در موارد بسیاری، زنان توانسته‌اند از رابطه خشونت‌آمیز مردان آزارگر بیکار و ناتوان مالی جدا شده و آن‌را ترک کنند و با بخشیدن مهریه و نفقه رابطه آزارگرانه را ترک می‌کنند.

فقدان منابع فردی: منابع فردی در این پژوهش به نقاط قوت درونی و فردی نظیر اعتماد به‌نفس، توانایی حل مساله قوای جسمانی، سلامتی، شجاعت در مواجهه با بحران‌های زندگی، اشتغال و توانمندی در رفع نیاز اشاره دارد. روایت‌های زنان در این پژوهش نشان داد، زنانی که از منابع فردی و توانمندی‌های شخصی کمتری برخوردارند، بیشتر در معرض خشونت خانگی قرار می‌گیرند. همچنین این گروه از زنان بیشتر رفتار خشونت‌آمیز همسر را تحمل می‌کنند. به‌عنوان نمونه اعتماد به‌نفس زن به‌عنوان یک منبع شخصی می‌تواند تسهیل‌کننده ترک رابطه باشد.

یکی از نمونه‌هایی که تاثیر دستیابی به منابع شخصی را در پیشگیری از وقوع خشونت و

عدم تحمل آن در زنان نشان می‌دهد، زهران است. زهران زن چهل و یک ساله که سال‌های طولانی خشونت همسرش را تحمل کرده است و مادرش نیز در طول سال‌ها وی را به تحمل خشونت تشویق کرده می‌گوید در طول زمان با بهره‌گیری از کمک موسسه حقوق زنان و دریافت خدمات مشاوره، اعتماد به نفس خود را بازیابی کرده و منابع شخصی خود را بهبود بخشیده است به‌طوری‌که در مقابل خشونت همسر ایستادگی کرده و در نهایت با وجود نارضایتی خانواده پدریش،

همسر آزارگر را ترک کرده است. زهران این‌گونه روایت می‌کند: "وقتی به فکر طلاق افتادم، به زن افسرده و داغون بودم. رفتم به دفتری بود توی هفت تیر مخصوص وکلا بود، حمایت از حقوق بانوان بود، رفتم اونجا. صحبت که کردم، بهم مشاوره دادن، بعد دکتر یادم داد که باید جلوی این خشونت‌ها وایستی... بعد دید که دارم جلوش می‌ایستم، شروع کرد به خشونت‌های فیزیکی... یک جلسه‌ای به قدری من کتک خوردم، نه به صورت مونده بود، نه به چشم داشتم... رفتم شکایت کردم... مامانم، یک روز که بچه رو گذاشتم پیشش گفت، کتک خوردی که خوردی، چیزی نشده که. زندگی همینه دیگه. من دیگه به حرف مامان اینا گوش نمی‌دادم، به به جایی رسیده بودم هشیار شده بودم. تا اینکه جدا شدیم."

بحث و نتیجه‌گیری

زنان از دیرباز درگیر مساله خشونت خانگی بوده‌اند و پیشگیری، کاهش و کنترل این آسیب اجتماعی نیازمند آن است که زمینه‌های اصلی شکل دهنده آن از طریق مطالعات نظام‌مند شناسایی شوند. در این پژوهش پس از تحلیل روایت‌های مطرح شده از مصاحبه با زنان خشونت دیده، دسترسی نداشتن به منابع به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین زمینه‌های اصلی اجتماعی خشونت خانگی علیه زنان مشتمل بر چهار زمینه فرعی دسترسی نداشتن به منابع حمایت اجتماعی، برخوردار نبودن از حمایت قانونی، دسترسی نداشتن به منابع اقتصادی و برخوردار نبودن از منابع فردی شناسایی شد. بر اساس روایت‌های زنان، دسترسی نداشتن به حمایت اجتماعی از جمله زمینه‌های خشونت خانگی علیه زنان است. نتایج پژوهش حاضر نشان داد که برخورداری از حمایت اجتماعی موثر خانواده، دوستان و همسایگان به‌عنوان یکی از مضامین مطرح در زمینه خشونت خانگی می‌تواند، زنان را در خروج از رابطه خشونت‌آمیز یاری نماید. پژوهش‌های متعدد داخلی نقش حمایت اجتماعی را در پیشگیری و مقابله موثر با خشونت خانگی علیه زنان تایید نموده‌اند. (۱۰)

تحلیل حمایت اجتماعی در این پژوهش نکات قابل توجهی را آشکار نمود. نخست این که هر نوع حمایت و ارتباط عاطفی منتهی به پیشگیری از قربانی شدن زنان در مورد خشونت خانگی نمی‌شود. آنچه که حمایت اجتماعی موثر در نظر گرفته می‌شود نه به‌عنوان داشتن رابطه با خانواده و یا ریش سفیدی کردن آنان و تلاش برای آشتی دادن همسران، بلکه عبارت از مجموعه رفتارهایی است که زن را در محافظت از خود در برابر رفتارهای خشونت‌آمیز آینده توانمند می‌سازد. این رفتارها عبارتند از فراهم کردن مسکن موقت برای اقامت زن و در صورت نیاز، اطمینان از امنیت زن، حمایت از زن قربانی در مراجعه به قانون، ارائه راهنمایی‌های منطقی و یا کمک به زن خشونت دیده در مراجعه و دریافت خدمات مشاوره و مددکاری اجتماعی به‌منظور ترمیم شخصی پس از بحران‌های اتفاق افتاده و در نهایت کمک به فرآیند توانمندسازی قربانی در بلند مدت. روایت‌های زنان آشکار ساخت که گاه داشتن پیوندهای عاطفی و خانوادگی برای زنان نمی‌تواند به‌عنوان حمایت اجتماعی تلقی شود و در حقیقت منتهی به درگیرسازی هر چه بیشتر قربانی در باورهای نادرست فرهنگی نظیر طلاق به مثابه ننگ برای خانواده می‌گردد. این باورهای نادرست، زنان را به خصوصی نگه داشتن این مساله، تحمل خشونت و سکوت در برابر آن تشویق می‌نماید. در تحلیل چرایی این شرایط علاوه بر مساله نگرش‌های نادرست فرهنگی، توجه به این نکته ضروری است که گاهی افراد بیرون از حریم خانواده، خشونت مرد علیه زن را جدی نمی‌گیرند. در این پژوهش بر اساس روایت‌های زنان، چرخه خشونت خانگی از سه مرحله اصلی افزایش استرس و ایجاد زمینه خشونت، بحران و وقوع خشونت و در نهایت مرحله آشتی و سازش تشکیل شده است. در مرحله سازش، مرد درگیر در مساله خشونت تلاش می‌کند تا رابطه با همسر آزار دیده را ترمیم کند. به این منظور گاه با خرید هدیه و یا وعده بهتر شدن زندگی رابطه را بازیابی می‌کند. در این مرحله زن قربانی نیز از استرس و فشار دو مرحله قبلی فاصله گرفته، مرحله اوج بحران هم به پایان رسیده و مرد نیز رفتاری آشتی‌جویانه از خود نشان می‌دهد بدین لحاظ سایرین حمایتگر، وضعیت زن در معرض خطر را دشوار، جدی و

نیازمند کمک نمی‌بینند، از این رو افرادی که توانایی بالقوه حمایت از او را دارند ترجیح می‌دهند با عدم مداخله در حریم خصوصی خانواده، مساله را نادیده بگیرند. نکته دوم این که سیستم پدرسالاری در خانواده اولیه زن نیز حاکم است و مادر و سایر زنان خانواده نیز به نوعی درگیر انواع خشونت خانگی با شدت کمتر و یا بیشتر هستند. از این رو این افراد نمی‌توانند برای کمک به زن آسیب دیده اقدامی انجام دهند. بدین لحاظ برخورداری از امکانات مادی که می‌توانست در حمایت خانواده از زنان آسیب‌دیده موثر واقع شود، کارکرد خود را از دست می‌دهد. دسترسی نداشتن به حمایت قانونی زمینه دیگر خشونت خانگی علیه زنان است. قانون و سیستم قضایی منبعی است که انتظار می‌رود، از قربانیان خشونت حمایت لازم را به عمل آورد. نتایج این پژوهش نشان داد که عملکرد کارآمدی در این زمینه نداشته است. ابهام در تعریف حقوقی خشونت خانگی، تبعیض‌آمیز بودن قوانین مربوط به زن، خانواده و خشونت، دشواری اثبات خشونت و طولانی بودن فرآیند دادرسی، آموزش ندیدن نیروهای پلیس در این زمینه و عدم تمایل آنان به مداخله در خشونت و ناآگاهی زنان در زمینه حقوق قانونی، خود خشونت خانگی را افزایش می‌دهد.

مصاحبه با زنان خشونت دیده نشان داد، دسترسی نداشتن به منابع اقتصادی می‌تواند زمینه‌ساز خشونت علیه زنان در خانواده شود. مشکلات اقتصادی و بیکاری بر وقوع خشونت خانگی تاثیر می‌گذارند. هومنز می‌گوید وقتی فردی دچار ناکامی شده باشد، انتظار می‌رود که رفتاری پرخاشگرانه از خود نشان دهد. این رفتار شامل حمله، شکستن، صدمه زدن و یا تهدید منشا ناکامی می‌گردد. اگر به هر علتی نتوان منشا اصلی ناکامی را مورد حمله قرار داد، می‌تواند هدف دیگری جایگزین آن گردد. هدف ممکن است يك شی بیجان، مانند یک در بسته، یا یک موجود جاندار و... باشد. (۱۲) نظریه دیگری که به تبیین ارتباط میان ناکامی همسران و اعمال خشونت علیه آنان می‌پردازد و در جوامع شرقی بیشتر مصداق دارد، تاثیر استبداد در رفتار پرخاشگرانه است. براساس نظریه دلار و میلر ناکامی تولید پرخاشگری و عصبانیت می‌کند. (۱۳) زیردستان به علت شنیدن حرف زور در طول روز، احساس ناراضی و ناکامی می‌کنند و مردی که در طول روز، در محیط کارش و در بیرون، از مافوق و نیروهای قدرتمند جامعه، حرف زور شنیده است، عزت نفس و نیاز به احترامش خدشه‌دار شده، وقتی به خانه برمی‌گردد، در اولین برخورد با مساله بهانه می‌گیرد و فرزندان یا همسرش مورد خشونت جسمی و یا کلامی قرار می‌دهد. در چنین شرایطی زن فرزندان از او دور می‌شوند و همسر خشونت دیده در موارد بسیاری در جواب سوال فرزندان درباره علت رفتار پدرشان، خسته بودن او را مطرح می‌کند. در این فرآیند، فرزندان می‌آموزند که وقتی پدر یا هر کسی خسته است می‌تواند عکس العمل پرخاشگرانه نشان دهد که مشروعیت بخشیدن به

خشونت است. به این ترتیب رفتار استبدادی به اعضا آموخته و تثبیت می‌شود یعنی به یک عنصر پایدار و پذیرفته شده تبدیل می‌گردد. فقدان دسترسی به منابع فردی زمینه دیگری است که سبب می‌شود زنان مورد خشونت خانگی قرار گیرند و نتوانند رابطه آزارگرانه را ترک نمایند. درونی‌سازی ستم، عزت نفس و توانایی‌های شخصیتی زنان خشونت دیده را بیش از پیش تضعیف می‌کند. مساله درونی‌سازی ستم می‌تواند ریشه فرهنگی داشته باشد. فرهنگ زمینه‌ساز جامعه‌پذیری جنسیتی است. ارزش‌های فرهنگی جامعه در فرآیند جامعه‌پذیری در خانواده گرایش‌های جنسیت زن و مرد را درونی‌سازی کرده و آن را به فرزندان منتقل می‌کند و باعث دایمی شدن سلطه مرد و مطیع بودن زن می‌شود. چرا که معمولاً از زنان تصویری آرام، مطیع، عاطفی و از مردان تصویری مستقل، توانا و مصمم رسم کرده است. فرهنگ پدرسالاری، هویت مردانه را که خشونت‌ورزی بخش جدانشدنی آن است، مورد ستایش قرار می‌دهد و به کسانی که بر اساس این فرهنگ، مردانه عمل کنند امتیاز می‌بخشد. به بیان دیگر فرهنگ پدرسالارانه این امر را نهادینه می‌کند که فرمان دادن و در صورت نیاز استفاده از درجاتی از خشونت، بخشی از هویت مردانه بوده و متعارف تلقی می‌شود و از زن انتظار فرمان بردن و تمکین می‌رود. اقتدار مردانه و نظارت دقیق او بر همه امور زن، نماد حفظ کیان خانواده، جامعه، ارزش‌ها و قواعد آن شناخته می‌شود.

زندگی در شرایط آزارگرانه تبعات منفی برای سلامت زنان دارد. زنان آسیب دیده از خشونت خانگی درگیر اختلال‌های روانی قابل توجه هستند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که میزان ابتلا به اختلال‌های روانی نظیر افسردگی و اختلال استرس پس از سانحه در زنان خشونت دیده بیشتر از افراد عادی است. همچنین بسیاری از زنان قربانی خشونت خانگی

نوع خشونت، وضعیت تاهل و پایگاه اقتصادی-اجتماعی مد نظر قرار گیرد و دسترسی به برخی افراد نمونه از جمله زنان بالای پنجاه سال و افرادی که هنوز با همسر آزارگر زندگی می‌کردند و جلب اعتماد ایشان یکی از دیگر محدودیت‌های پژوهش بود.

پیشنهادهای: با توجه به یافته‌های این پژوهش در زمینه تاثیر منابع فردی، اجتماعی و اقتصادی در ایجاد زمینه خشونت خانگی، پیشنهاد می‌شود مددکاران اجتماعی در کار با زنان خشونت دیده، بر روی برنامه‌های توانمندسازی زنان در این حوزه‌ها کار کنند. برنامه توانمندسازی زنان خشونت دیده شامل سه دسته اقدامات می‌شود: توانمندسازی اقتصادی بوسیله ایجاد منبع درآمد با توجه به توانمندی‌های فردی مددجو، توانمندسازی شخصیتی بوسیله گسترش مهارت‌های زندگی، درمان اختلالات روانی نظیر افسردگی و اضطراب و بهبود سطح اعتماد به نفس و توانمندسازی اجتماعی بوسیله جلب حمایت اجتماعی. همچنین پیشنهاد می‌شود که پژوهشگران در کارهای آتی، پژوهشی با موضوع تاثیر شبکه‌های اجتماعی بر تغییر مناسبات قدرت در خانواده و وضعیت خشونت خانگی علیه زنان بپردازند.

افکار خودکشی دارند و یا تجربه خودکشی ناموفق را داشته‌اند. (۱۴) این موارد از جمله پیامدهای خشونت خانگی محسوب می‌شود. تلاش برای توانمندسازی زنان آسیب دیده در تمامی ابعاد فردی، اجتماعی و اقتصادی از جمله اهداف فعالیت مددکاران اجتماعی در کار با این گروه از مددجویان است. **محدودیت‌ها:** دسترسی به زنان خشونت دیده که تمایل به شرکت در پژوهش و انجام مصاحبه داشته باشند، اولین چالش پیش‌رو بود. چون خشونت خانگی خصوصی تلقی می‌شود، جلب اعتماد زنان برای صحبت در این زمینه و گرفتن مجوز ضبط فرآیند مصاحبه از آنان، یکی از محدودیت‌های جدی بود. همچنین بر اساس طرح پژوهش در نمونه مورد بررسی می‌بایست سن، جنس،

منابع

References:

1. American psychological association of graduatr students(APAGS). Wife abuse as an emerging health-care issue. New York:Golf Press;1999:36-7.
2. Breiding M.J, Black M.C, & Ryan G.W.(2008). Prevalence and risk factors of intimate partner violence in eighteen US states/territories, 2005.American journal of preventive medicine, 34(2), 112-118.
3. Dollard J, Miller N.E, Doob L.W, Mowrer O.H, & Sears, R.R.(1939). Frustration and aggression.
4. Gelles R.J, & Straus M.A.(1979). Determinants of violence in the family: toward a theoretical integration.
5. Ghazi-Tabatabaiee. National investigation about domestic violence against women. Ministry of Interior and vice presidency for women and family affairs.2005.
6. Goode W.J.(1971). Force and violence in the family. Journal of marriage and the family, 624-636.
7. Heise L.L, Pitanguy J, & Germain A.(2017). Violence against women the hidden health burden, World Bank.
8. Saeed K, Adhami J, Baniamerian J. Investigation about domestic violence in Dehgolan Cities Families. Sociology Journal.1999:1(3): P.67-90. [Persian].
9. Khosravi Z, Khaghani Fard M. Connection between suicide thoughts and experience of domestic violence in women in Tehran. Women studies journal.2005:2(6): p.99-113. [Persian].
10. Nazparvar B. Effective factors in wife abuse.Tehran:Tehran university of medical sciences:1999. [Persian].
11. Steinmetz S.K.(1977). The battered husband syndrome. Victimology, 2(3-4), 499-509.
12. Straus M.A.(1979). Measuring intrafamily conflict and violence: the conflict tactics (ct) scales. Journal of marriage and family, 41(1), 75-88.
13. Tavssoli G. Sociology theories.Tehran: Samt Publication.1998 [Persian].
14. Watts C, & Zimmerman C.(2002). Violence against women: global scope and magnitude. The Lancet, 359(9313), 1232-1237.